فاصله‌ها را از علی (ع) کم کنیم

شامل دو سخنرانی از :

استاد مصطفی حسینی طباطبائی

چاپ دوم : ۲۰ مهرماه ۱۳۷۴ هجری شمسی - ۱۶ جمادی الاولی ۱۴۱۶ هجری قمری - با تجدید نظر

۱

تحریف شخصیّت علی(ع)

خلاصه‌ای از:

سخنرانی نوزدهم رمضان ۱۳۹۲ هجری قمری



الْحَمْدُلِلّٰهِ الَّذي هَدٰانٰا لِلْإسْلام وَ جَعَلْنٰا مِنَ الْمُوَحِّدينَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلىٰ بَشيرِرَحْمَتِهِ وَ نَذيرِنِقْمَتِهِ مُحَمَّدٍ خاتَمِ النَّبيّينَ وَ عَلىٰ آلِهِ الْمَيٰامينَ.

قٰالَ اللّٰهُ تَعٰالىٰ... وَ اجْعَلْنٰا لِلْمُتَّقينَ إمٰاماً.

درروزهای گذشته بحثهای مرتبی داشتیم که درزمینهٔ خاصی انجام میگرفت ، این بحث ها بعلت پدیدآمدن روزهای استثنائی باید تغییر مسیر بدهند و ازهمین جهت امروز که روزنوزدهم ماه مبارک رمضان است و مصادف با فاجعهٔتاریخی ضربت خوردن امام متقیان، امیرالمؤمنین علی علیه السّلام میباشد سخن را به بحث در پیرامون شخصیت آن بزرگوار اختصاص میدهیم :

قبلاً بعنوان مقدمه عرض میکنم که شخصیت های دینی مثل کتابهای دینی نباید «تفسیر به رأی» بشوند یعنی هرکس ازخود وازپیش خود حق ندارد درباره ایشان اظهارنظرکنند ، همانطورکه دربارهٔ آیات کریمهٔقرآن کسی نمیتواند چیزی ازخود ببافد و به قرآن نسبت دهد بلکه باید مقاصد قرآن را ازخود قرآن استخراج کنند زیراکه بقول علی علیه السلام هربخشی ازقرآن، از بخش دیگرآن سخن میگوید وبر آن شاهد و گواه است چنانکه درخطبهٔ ۱۳۵ نهج البلاغه آمده است : «کِتٰابُ اللّٰهِ.... يَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ و يَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلىٰ بَعْضٍ» . پس بنابرسلیقهٔ علی علیه السّلام قرآن را باید با قرآن تفسیر

کرد.* بهمین صورت احوال بزرگان دین را نیز باید از راه اقوال و اعمال خود آنها شناخت. به این جهت اگر ما بخواهیم درصدد شناسایی علی علیه السلام برآییم نمی‌توانیم مثلاً تفسیر شخصیت علی (ع) را در سخنان «صوفیه» بجوییم و نیز درست نیست که علی (ع) را در تعبیرات «فلاسفه» جستجو نماییم و همچنین صحیح نیست که بدنبال علی (ع) در جدالهای متکلمین بگردیم بلکه واجب است که احوال و مقامات علی (ع) را از خطبه‌ها و مقالات خودش که اکثر آنها در نهج البلاغه گردآمده بشناسیم که اگر این میزان معرفت از بین برود بی‌شک شخصیت علی (ع) تحریف میشود و دچار تفاسیر پراز اختلاف و نابجای فرقه‌های گوناگون خواهد شد.

از طرفی اینهم فاجعه‌ایست که کسانیکه مقیّد هستند علی علیه السلام را از راه نهج البلاغه بشناسند درجامعهٔ ما مورد اتهام قرار می‌گیرند! چرا؟ برای اینکه نهج البلاغه شناخته نشده و خطبه‌های آن درمیان مردم گسترش نیافته است و إلا کسانیکه علی (ع) را از خلال سخنان برجستهٔ خودش معرفی میکردند گفتارشان بنظر مردم عجیب نمی‌آمد.

علی (ع) درمکتب افراطگران

امیرالمؤمنین علی (ع) از روزگارهای گذشته شدیداً موردتوجه دسته‌های مختلف واقع شد و هردسته تصویری از او برای خود

---

* نویسنده را دراین باره یادداشتهایی است که امیداست بفضل الٰهی تکمیل گردد و بعنوان «تفسیرقرآن بقرآن» انتشار یابد و مسلمانان را از شرّ آن دسته از تفاسیری که موجبات انحراف ازقرآن و اختلاف درآن را فراهم آورده‌اند رهایی بخشد. إنّه ولیّ التّوفیق.

ساخته‌اند و بخصوص مقامات معنوی حضرتش را بدلخواه تفسیر کرده‌اند امّا این تفسیرها اغلب با تفسیری که خود علی (ع) از عقاید و معنویات خودش نموده فرق دارد. بعنوان نمونه از میان شیفتگان علی (ع) «حلولی‌ها» را باید نام برد که در قرون اوّلیهٔ اسلام پیدا شدند، اینها معتقد بودندکه باطن علی (ع) همان ذات غیب و وجود اعلای الهی بوده که نزدیک ۱۴ قرن پیش در پیکرجسمانی او حلول کرده است! این فرقه هنوز باقی هستند و حتیٰ درهمین مملکت و درکنار ما زندگی میکنند، عده‌ای از ایشان در تهران و عده‌ای در تبریز و حتیٰ عده‌ای درنزدیکی شهرمذهبی قم بسر میبرند بطوریکه چندی قبل یکی ازمراجع تقلید شیعه دربارهٔ ایشان اظهارداشته: (در چهارفرسخی قم دهی است که اهالی آن تماماً «علی اللّهی» هستند و سالها میگذرد و با این عقیدهٔ فاسد زندگی میکنند و مُبلّغی نمیرود آنها را تبلیغ نموده متوجه سازد*).

اما خدایی که علی (ع) اورا معرفی نموده بکلی از این وصف بیرون است، خدای علی (ع) منزه است ازاینکه درموجودات حلول کند. علی (ع) بنا برخطبهٔ ۶۴ نهج‌البلاغه فرموده: لَمْ یَحْلُلْ فِی الْأَشْیاءِ فَیُقالُ هُوَ فیها کائِنٌ. یعنی: «خدا در اشیاء حلول نکرده تا گفته‌شود که او درآنها موجوداست». بلکه خدای جهان بنا بر عقیدهٔ علی (ع)، برهمهٔ کائنات محیط میباشد و برهرچیز غلبه دارد چنانکه درخطبهٔ ۸۵ نهج البلاغه میخوانیم: لَهُ الْإِحاطَةُ بِکُلِّ شَیءٍ وَ الْغَلَبَةُ لِکُلِّ شَیْءٍ. پس این تفسیر که‌ذات احدیّت درپیکرعلی (ع) حلول نموده ازنظرخودآن حضرت، عقیده‌ایست جاهلانه و باطل و

---

* رجوع شود به‌سخنرانی مرجع مزبور درکتاب «سیمای اسلام» نشریهٔ دارالتبلیغ اسلامی قم.

نوعی تفسیر برأی است که در کار «علی شناسی» بهیچوجه ارزش ندارد.

درتاریخ آمده: علی (ع) عمامهٔ سپیدی داشت که «سحاب» نامیده می‌شد و سَحاب بمعنی ابر آسمان است. هرگاه علی(ع) از دور پیدا میشد و بر سرش این عمامه بود، رسولخدا - صلّی اللّه علیه و آله وسلّم - میفرمود: أَتاكُمْ عَلِيٌّ فِی السَّحابِ[1]! یعنی: «علی در سحاب به‌طرف شما آمد»، ظاهراً «حلولی‌ها» اینقبیل احادیث را شنیده‌بودند که بقول شهرستانی درکتاب «الملل والنحل» میگفتند: هُوَ الَّذِي يَجِيءُ فِی السَّحابِ وَ الرَّعْدُ صَوْتُهُ وَ الْبَرْقُ تَبَسُّمُهُ وَ إِنَّهُ سَيَنْزِلُ إِلَی الْأَرْضِ بَعْدَ ذٰلِكَ فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلاً كَما مُلِئَتْ جَوْراً[2]. یعنی: «علی (ع) در ابرهای آسمان میآید! و رعد، بانگ او است و برق، لبخند اوست و بزودی به‌زمین فرودخواهدآمد و دنیا را همچنانکه پرازستم شده از عدل پرمی‌کند!». شخصیت علی علیه‌السلام را به اینصورت تفسیرنمودن، درحقیقت فاصله‌گرفتن ازآنحضرت است بهمان اندازه که دروغ و راست و تاریکی و روشنایی ازیکدیگر فاصله دارند.

درمکتب دیگر ازمیان این دوستان افراطی، گرچه علی (ع) ذاتاً مقام اُلوهیت ندارد ولی درمرتبهٔ صفات، نامحدود و لاحَد تصورشده است، اینها میگویند که روح مقدّس علی(ع) همه‌جا حضوردارد و برهرچیز شاهد و ناظراست. لذا همه‌جا ازاو مدد می‌طلبند و به‌سویش عرض حاجت میکنند و گمان دارندکه این نحوه حضور و احاطه‌را خداوند به‌او عطاء فرموده‌است. ایندسته که در غلو و زیاده‌روی یک درجه از حلولیها پایین‌تر آمده‌اند واز

---

(۱) رجوع شود به‌جلدسوم السّیرة الحلبیّة.
(۲) رجوع شود به‌جزءاول کتاب المِلَل و النِّحَل.

شرک در ذات، به‌شرک در صفات تنزّل کرده‌اند نیز درمیان ما فراوانند و بسیاری از صوفیان و مدّعیان تشیع همین عقیده را دارند، اما خودعلی علیه‌السلام برضدّ این فکر سخن گفته‌است، در بخش ۴۶ از خطبه‌های نهج‌البلاغه دعائی هست که امیرالمؤمنین (ع) هنگام حرکت به‌سوی شام آنرا خوانده درآن دعا به‌خدای عالم عرض میکند: اللّٰهُمَّ أنْتَ الصّاحِبُ فِی السَّفَرِ وَ الْخَلیفَةُ فِی الْأَهْلِ وَ لایَجْمَعُهُما غَیْرُکَ لِأَنَّ الْمُسْتَخْلَفَ لایَکُونُ مُسْتَصْحَباً وَ الْمُسْتَصْحَبَ لایَکُونُ مُسْتَخْلَفاً. یعنی: «خداوندا تو در سفر مصاحب من هستی و درمیان خانواده نیز جانشین هستی و جز تو کسی این دومقام را بایکدیگر جمع ننموده، زیرا کسی‌که‌درمیان خانواده جانشین شخص است درمسافرت، مصاحب وی نمی‌باشد، و کسیکه مصاحب شخص است، درمیان خانواده جانشین او نیست.» پس درمذهب علی(ع) کسیکه همه‌جا حاضراست و به‌هرچیز احاطه دارد تنها ذات اعلای الهی است و بس.

عده‌ای دیگر از افراطیان، گویند علی علیه‌السلام حاجب بارگاه ربوبی است و درمقام عبادت و دعاء، شفیع و واسطه میباشد بطوریکه تاحضرتش میانجی نشود دعاء و عبادات کسی مقبول درگاه احدیّت نخواهدشد. امّا خود علی(ع) بنابرآنچه در مکتوب ۳۱ نهج البلاغه آمده عقیدهٔ‌دیگری دارد علی(ع) میگوید: إِعْلَمْ أَنَّ الَّذي بِیَدِهِ خَزائِنُ السَّمٰواتِ وَ الْأَرْضِ قَدْ أَذِنَ لَکَ فِی الدُّعاءِ وَ تَکَفَّلَ لَکَ بِالْإِجابَةِ وَ أَمَرَکَ أَنْ تَسْأَلَهُ لِیُعْطِیَکَ وَ تَسْتَرْحِمَهُ لِیَرْحَمَکَ وَ لَمْ یَجْعَلْ بَیْنَکَ وَ بَیْنَهُ مَنْ یَحْجُبُهُ عَنْکَ وَ لَمْ یُلْجِئْکَ إِلیٰ مَنْ یَشْفَعُ لَکَ إِلَیْهِ. یعنی: «بدان کسیکه گنجهای آسمانها و زمین بدست‌اوست به‌تو اجازه داده که دعا کنی و پذیرفتن دعای ترا عهده‌دارشده و به‌تو فرمان داده‌است که از

او بخواهی تا برتو ببخشد و از او رحمت بجویی تا بر تو رحمت آوَرد و میان تو و خودش کسی را نگذاشته که او را از تو بپوشاند و تو را وادار نکرده که به‌سوی کسی بروی که برای تو نزد او شفاعت کنند.» آری آن شاعر که گفته است:

یار بی پرده از در و دیوار
در تجلّی است یا أولی الأبصار

درحقیقت با مولای خود علی(ع) همزبان شده است.

مبارزات علی(ع) با افراطگران

ما وقتی‌که زیاده‌رویهای اهل غلو را درباره‌ٔ علی(ع) ملاحظه میکنیم به‌یاد میآوریم که آن امام بزرگوار چگونه با این غلوها درعصرخودش مبارزه میفرموده و چنانکه درخطبهٔ ۱۲۷ نهج‌البلاغه آمده میگفته است: سَیَهْلِکُ فِیَّ صِنْفَانِ: مُحِبٌّ مُفْرِطٌ یَذْهَبُ بِهِ الْحُبُّ إِلٰی غَیْرِ الْحَقِّ وَ مُبْغِضٌ مُفْرِطٌ یَذْهَبُ بِهِ الْبُغْضُ إِلٰی غَیْرِ الْحَقِّ وَ خَیْرُ النَّاسِ فِیَّ حَالاً النَّمَطُ الْأَوْسَطُ فَالْزَمُوهُ. یعنی: «بزودی دو دسته درحقّ من هلاک می‌شوند. یکی دوستی که به‌افراط گراید و محبتش اورا به‌راه‌نادرست کشد و دیگری، دشمنی‌که بشدت با من خصومت ورزد و دشمنیش اورا به راه‌نادرست برد. و بهترین مردم درموردمن، کسانی هستندکه درحال اعتدال قرارگرفته و میانه‌رو می‌باشند پس شما ازآن گروه جدا نشوید.» و باز (چنانکه در عبارت ۱۱۳ از کلمات قصار نهج‌البلاغه) آمده فرموده است: هَلَکَ فِیَّ رَجُلَانِ مُحِبٌّ غَالٍ وَ مُبْغِضٌ قَالٍ. یعنی: «دومرد درحقّ من هلاک شدند، دوستی که غلو کرد و دشمنی که بسختی خصومت ورزید.» و نیز (چنانکه درعبارت ۴۶۱ ازکلمات قصار نهج البلاغه) آمده فرموده

است : یَهْلِکُ فِیَّ رَجُلانِ: مُحِبٌّ مُفْرِطٌ وَ باهِتٌ مُفْتَرٍ. یعنی: «دو مرد درمورد من هلاک می‌شوند، یکی دوستی که زیاده‌روی میکند ودیگری بهتان زننده‌ای که دروغ می‌بندد.» و باز دربخش ۸۰ از کلمات قصار نهج‌البلاغه آمده که‌کسی درحضورعلی(ع) شروع به‌تمجید و ثناگویی ازآنحضرت نمود، امیرالمؤمنین که قبلاً شنیده بود و میدانست‌آنمردمتملق، ارادتی به‌حضرتش ندارد به‌او فرمود: أَنَا دُونَ مٰا تَقُولُ وَ فَوْقَ مٰا فِي نَفْسِکَ ! یعنی: من ازآنچه تو میگویی پایین‌ترم ولی ازآن علی بن أبی‌طالبی که درنفس‌تواست بالاترم !

بدینصورت همیشه میخواست مردم نسبت به‌او از افراط وتفریط برکنار مانند و بویژه از غلو و زیاده‌روی درباره‌ٔوی بپرهیزند.

راز نفوذ علی (ع) در دلها

البته شوق و محبّتی که بطورکلی درطول تاریخ نسبت به علی (ع) ابرازشده بی‌جهت نبوده‌است زیرا علی(ع) صفاتی داشته که فطرت‌بشر همیشه مجذوب‌آن صفات بوده وهست. دانش‌پهناور و عمیق، زبان گویا و فصیح، شجاعت حیرت‌آور، زهد شگفت‌انگیز، عدالت بی‌چون وچرا و دیگر صفاتش پیوسته دوست و دشمن را به اعجاب‌افکنده‌است و محبوبیت‌اورا ازاینجا باید جست، دنیا مردم دلیر یا بخشنده یا زاهد یا سخنور یا دادگر، بسیار بخود دیده امّاکسیکه همهٔ این صفات را با روحی بزرگ وپرایمان گرد آورده‌باشد بسیارنادر و غریب است وعلی(ع) چنین مردی بوده بویژه که‌حکومت و سلطنت معمولاً با زهد و پارسایی شدید، جمع نمی‌شود. امّا علی(ع) بااینکه بر عراق ومصر و ایران و حجاز حکومت میکرد، هما نگونه‌که درتاریخ آمده ودرمقدّمهٔ خطبهٔ ۳۳

نهج البلاغه نیز ذکر شده است در همان حال، کفش پایش را با دست خود وصله میزد! و به نزدیکترین یارانش یعنی عبدالله بن عبّاس میگفت: سوگند به خدا این پاپوش بی ارزش، نزد من محبوبتر از حکومت بر شما ست! مگر اینکه بتوانم از راه این حکومت حقّی را برپا دارم یا باطلی را دفع کنم: وَاللّٰهِ لَهِيَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ اٰمْرَتِكُمْ إِلَّا أَنْ أُقِيمَ حَقّاً أَوْ أَدْفَعَ بٰاطِلاً. وبا اینکه در شاخص ترین مقامات دنیوی جای داشت، تشنهٔ آخرت و مشتاق شهادت بود و بنابر خطبهٔ ۱۲۲ نهج البلاغه میگفت: إِنَّ أَكْرَمَ الْمَوْتِ الْقَتْلُ. «شریفترین مرگها، کشته شدن در راه حق است» و اضافه میکرد: وَالَّذي نَفْسُ ابْنُ أَبيطٰالِبِ بِيَدِهِ لَأَلْفُ ضَرْبَةٍ بِالسَّيْفِ أَهْوَنُ عَلَيَّ مِنْ مِيتَةٍ عَلَى الْفِرٰاشِ في غَيْرِطٰاعَةِاللّٰهِ. یعنی: «سوگند به کسی که جان پسر ابیطالب در دست اوست هزار ضربت شمشیر بر من آسانتر است تا مُردن درون بستر درحال نافرمانی خدا». کیست که چنین مرد بزرگی را نتواند دوست داشته باشد ویا بتواند فضائل اورا نادیده بگیرد؟ از همین جهت بوده که دشمنانش هرچند در طول تاریخ کوشیده اند که فضائل علی (ع) را از نظرها بپوشانند باز ذکر رفیع او غالب آمده است. ابن ابی الحدید درمقدمهٔ «شرح نهج البلاغه» مینویسد: فَقَدْ عَلِمْتَ أَنَّهُ اسْتَوْلىٰ بَنُوأُمَيَّةَ عَلىٰ سُلْطٰانِ الإِسْلاٰمِ في شَرْقِ الْأَرْضِ وَ غَرْبِهٰا وَ اجْتَهَدُوا بِكُلِّ حيلَةٍ في إِطْفٰاءِ نُورِهِ وَ التَّحْريضِ عَلَيْهِ وَ وَضْعِ الْمَعٰايِبِ وَ الْمَثٰالِبِ لَهُ وَ لَعَنُوهُ عَلىٰ جَميعِ الْمَنٰابِرِ وَ تَوَعَّدُوا مٰادِحيهِ بَلْ حَبَسُوهُمْ وَقَتَلُوهُمْ وَ مَنَعُوا مِنْ رِوٰايَةِ حَديثٍ يَتَضَمَّنُ لَهُ فَضيلَةً أَوْ يَرْفَعُ لَهُ ذِكْراً حَتّىٰ حَظَرُوا أَنْ يُسَمّىٰ أَحَدٌ بِاسْمِهِ فَمٰا زٰادَهُ ذٰلِكَ إِلّا رَفْعَةً وَ سُمُوّاً وَ كٰانَ كَالْمِسْكِ كُلَّمٰا سُتِرَ انْتَشَرَ عَرْفُهُ. میگوید: «دانستی که بنوامیه برحکومت اسلامی در خاور و باختر زمین چیره شدند و با تمام

نیرنگ خود در خاموش کردن نورعلی(ع) کوشیدند و مردم را بر اینکار تشویق کردند و عیبها و نقصها براو نهادند و اورا در تمام منبرهای خود لعن کردند و ستایندگانش را بیم دادندبلکه آنها را بەزندان افکندند و کشتند و از نقل هرحدیثی که شامل فضیلتی برای او بود جلوگیری کردند تاآنجاکەمانع شدند کسی نام علی را برخود نهد امّا همۀاین تلاشها، کاری نکرد جزاینکه بر بزرگی و بلندیِ مقام او افزود و فضائل او چون مشک بود که هرچند پنهانش کنند سرانجام بوی خوشآن پراکندەگردد.»

تفاوت پیروان علی ع با دیگران

آری علی علیەالسلام بسبب داشتن سجایای عالی اخلاقی، گروه بسیاری را مجذوب نمود. امّا میان «پیروان علی»(ع) و کسانیکه «محبّت علی(ع)» را دردل دارند فرق بسیار است و چنانکەدیدیم مردمیکه بنام «ولایتِ» آنحضرت زیادەروی میکنند و عقایدیدربارۀ او اظهارمیدارند که خودعلی(ع) باآنعقاید مخالفت فرمودەاست، نمیتوانند در زمرۀ «پیروان علی» قرارداشتەباشند، هرچند به تشیع و طرفداری از امیرالمؤمنین درمیان مسلمانان مشهور و معروف باشند! زیرا تشیع بااعتبارات لفظی نمیسازد و پیروان علی(ع) کسانی هستندکه دریک مسیر عملاً بدنبال آنحضرت میباشند و از صدراسلام تاکنون دریک صف پشت سراو گام میزنند، وواقعاً علی(ع) را سرمشق و امام زندگی خود میدانند و إلّا اگر قرار باشد که امام ازطرفی برود و مأموم ازطرفیدیگر گام بردارد، اساساً آن امام، پیشوای آن مأموم شمرده نمیشود هرچند مأموم لفظاً خودرا پیرو و تابع امام بداند. ولذا علی علیەالسّلام در

نامه‌ای که به عثمان بن حُنیف نوشته و بشمارهٔ ۴۵ در نهج‌البلاغه ضبط شده‌است میفرماید: أَلا وَ إِنَّ لِکُلِّ مَأْمُومٍ إِماماً یَقْتَدی بِهِ وَ یَسْتَضیءُ بِنُورِ عِلْمِهِ. یعنی: «بدان هر مأمومی، امامی دارد که در عمل، به او اقتدا میکند و در فکر، از نوردانش او روشنی میجوید.». پس هرکسی که درعالم‌عمل، بدنبال علی (ع) رفت و در عالم نظر، عقایداورا پذیرفت، میتواند علی (ع) را امام خویش بداند وگرنه حق ندارد خودرا شیعهٔ علی (ع) معرفی نماید که اساس امامت بر «اقتداء» استوار است نه بر ادّعاء!

به‌بینید تفاوت راه علی (ع) با بسیاری از مدّعیان تشیع چقدر است که علی علیه‌السلام با وجوداینکه نسبت به امرخلافت، خود را شایسته‌تر از دیگران میدانسته، دربرابر خلفاء بنفع اسلام سکوت نموده‌است. و حتی بگواهی نهج‌البلاغه بخاطر حفظ وحدت مسلمین با ایشان بیعت کرده‌است*. امّا بسیاری از «مدّعیان تشیّع» حاضر نیستند دردنیای پرآشوب فعلی که کفر و الحاد، چنگالهای خودرا بسوی جوانان ما درازنموده و اساس دینداری نسل جدیدرا تهدید میکند، دست ازجنگ شیعه وسنی و لعن خلفاء و ناسزاگفتن به برادران اسلامی خویش بردارند و یکسره مسلمانان را برضدیکدیگر در منابر و مجالس تحریک میکنند و نفرت و کینه و دشمنی آنها را نسبت به‌هم هرروز شعله‌ور میسازند و بهانه‌می‌آورند که‌روزگار

* رجوع شود به‌آخرخطبهٔ ۳۷ نهج‌البلاغه ونیزبه‌صفحهٔ ۱۲۰ کتاب مستدرک نهج‌البلاغه‌تالیف علامه‌کاشف‌الغطاء و مخصوصا به‌این‌عبارت توجه‌نمائیدکه علی (ع) فرموده: فَبایَعْتُ أَبابَکْرٍ عِنْدَ ذٰلِکَ وَ نَهَضْتُ مَعَهُ فی تِلْکَ الْأَحْداثِ حَتّیٰ زَهَقَ الْباطِلُ. یعنی «درآن هنگام با ابوبکر بیعت کردم و بهمراهی او درآن حادثه‌ها قیام نمودم تا باطل محوشد.»

امیرالمؤمنین غیر از این زمان بود و کار علی (ع) در آن وقت و در تحت آن شرایط، انجام پذیرفت و به زمان ما ربطی ندارد! با اینکه خود آنحضرت بر طبق مکتوب ۵۳ از نهج البلاغه میفرماید:

«لَاتَنْقُضْ سُنَّةً صَالِحَةً عَمِلَ بِهَا صُدُورُ هٰذِهِ الْأُمَّةِ وَ اجْتَمَعَتْ بِهَا الْأُلْفَةُ» یعنی: سنّت شایسته‌ای را که بزرگان این امّت بدان عمل کردند وسبب گرد آمدن اُنس و الفت در میان مسلمانان شده نشکن».

امّا ایشان بنام دوستی با علی (ع)، روش علی (ع) را پایمال میکنند و به ادعای «تشیّع» با عقاید علی (ع) و طرفداران فکر او می‌جنگند! بهمین‌جهت تاکنون برای اینجانب بجرم طرفداری از وحدت مسلمین، مزاحمتهایی چند فراهم آورده‌اند، و من در برابر اعمال ایشان جز این دعاکه امام و مولای ما علی علیه‌السلام به یارانش آموخته چیزی نمی‌گویم و سخن خودرا با دعای امام متقیان به درگاه خداوندمنّان بپایان میرسانم:

اَللّٰهُمَّ أَصْلِحْ ذَاتَ بَيْنِنَا وَ بَيْنِهِمْ وَ اهْدِهِمْ مِنْ ضَلَالَتِهِمْ حَتّٰى يَعْرِفَ الْحَقَّ مَنْ جَهِلَهُ*

خداوندا میان ما و ایشان را اصلاح فرما و آنان را از کجروی به راه راست هدایت نما تا هرکس که حق را نشناخته بشناسد و به آن بپیوندد. والسّلام علیکم و رحمة اللّه و برکاته.

---

* نهج البلاغه: ۱۹۷

۲

علی(ع) شهید تعصّبات

خلاصه‌ای از سخنرانی ۲۱ رمضان ۱۳۹۲



اَلْحَمْدُلِلّٰهِ كَمٰا هُوَ أَهْلُهُ وَ كَمٰا يَنْبَغي لِكَرَمِ وَجْهِهِ وَ عِزِّ جَلاٰلِهِ وَ الصَّلٰوةُ وَ السَّلاٰمُ عَلىٰ رَسُولِهِ الْأَمينِ مُحَمَّدٍ خٰاتَمِ النَّبِيّينَ وَ عَلىٰ آلِهِ أَجْمَعينَ.

شهادت امیرالمؤمنین علی علیه‌السّلام از حوادث ناگواری است که نه‌تنها ما مسلمین بلکه عموم افراد بشر باید نسبت به آن اظهار تأسف کنند. امّا تأسف مسلمانان از دوجهت لازمست بیش ازدیگران باشد، اول اینکه علی بن ابیطالب (ع) امام و سرمشق مسلمین بوده و ازدست رفتن چنین شخصیتی، با توجه به معنویات عظیمش، برای پیروان او بسیار اندوهبار وتلخ میباشد. جهت دوم که تأسف بیشتری را بهمراه دارد اینستکه علی علیه السلام به‌دست مسلمانان کشته‌شده نه‌به‌دست کسانیکه صریحاً می‌گفتند ما با رسالت پیغمبراسلام (ص) مخالفیم!

اگر علی(ع) در میدانهای جهاد بوسیلهٔ کفار به‌شهادت میرسید البته برای مسلمین تأسف‌آور بود ولی ننگ‌آور نبود! حتّیٰ اگر علی(ع) را سپاهی مانند سپاه یزیدکه سردارشان به «طمع مُلک ری» به‌صحنهٔ جنگ آمده‌بود، می‌کشتند، باز موضوع تا این اندازه ننگین نبود. علی(ع) را مسلمانهای نمازخوان وروزه‌گیرِ مقدّس!

به‌شهادت رساندند، خوارجی که او را کشتند آثار سجده در پیشانیهایشان نمایان بود و زبانشان به‌ذکر خدا و کلمات قرآن مترنم بود، علی(ع) را «عبدالعُزّیٰ»* نکشت بلکه «عبدالرّحمٰن» ملجمِ مرادی به‌قتل رساند!

اینک باید تحقیق کرد و دید که انگیزهٔ اصلی قتل امیرالمؤمنین (ع) چه‌بوده و در این جنایت بزرگ، چه‌عاملی میتواند واقعاً مؤثر بشمار آید؟

جبههٔ مخالفی را که دربرابر علی(ع) صف زده‌بودند میتوانیم به دو دسته تقسیم کنیم: یکدسته کسانیکه درحقیقت جنگشان با امام(ع) برسردنیا بود نه‌بخاطردین! امّا همهٔ مخالفین علی (ع) اینطور نبودند. دسته‌ای هم وجودداشتند که‌بعقیدهٔ‌خودشان با علی(ع) جنگ مذهبی میکردند. اگر دراحوال دستهٔ‌اخیر مطالعه کنیم می‌بینیم دوخصوصیت بارز در ایشان وجود داشته است. نخست اینکه عده‌ای ازاینها گرفتار «رجال زدگی» بودند. یعنی همینکه ملاحظه میکردند برخی از رجال و شخصیتهای معروف یا بزرگان اصحاب رسول اکرم(ص) مثل طلحه و زبیر دربرابر علی(ع) به‌مخالفت برخاسته‌اند، نسبت به‌حقانیت امام (ع) سخت مشکوک میشدند و همینکه می‌دیدند عایشه همسررسول‌خدا (ص) در جبههٔ مخالفین علی(ع) قرارگرفته، نمی‌توانستند باورکنند که ممکن است این حزب اشتباه کرده‌باشند. و این منطق بگوششان بسیار سنگین میآمد که بخاطر دفاع ازحق، باید به‌روی سپاهی که حتیٰ ناموس پیغمبر (ع) درمیان آنهااست شمشیرکشید! بهمین‌جهت با تعجب ازعلی(ع) می‌پرسیدند چطورممکن است این بزرگان، راه

---

* العُزّیٰ، نام یکی از بت های عرب جاهلی بوده‌است.

خطایی را رفته باشند؟! امیرالمؤمنین علیه السلام با فراست شگفتش، درد اصلی آنها را خوب فهمیده بود و بهمین جهت در کتاب: «بشارة المصطفیٰ» آمده که میفرمود: إِنَّ دِينَ اللّٰهِ لَا يُعْرَفُ بِالرِّجَالِ بَلْ بِآيَةِ الْحَقِّ فَاعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفْ أَهْلَهُ! یعنی: «حقیقت اینستکه دین حق، به رجال شناخته نمی‌شود بلکه آنرا بدلیل حق باید شناخت، پس ابتدا حق را بشناس در آنصورت اهل حق را خواهی شناخت.». این سخن دربرابر کسانی بود که نمیخواستند بخاطر دلیل، از سوابق اشخاص و از مقام مهمّ اجتماعی ایشان صرفنظر کنند و درگیری امام با ایندسته در واقع برسر منطقی شدن آنها درحوادث تاریخ اسلام بود. اما با کمال تأسف این انحراف نه تنها آنروز ازبین نرفت، بلکه در طول تاریخ اسلام هرگز از پیکر تودهٔ مسلمان جدا نشد و هنوزهم هرگاه کسی پیدا شود و سخن حقی در امر دیانت بگوید هرچند دلیل متینی بر اثبات گفتهٔ خودش بیاورد، همینکه «رجال مذهبی» با او مخالفت کردند، مردم اورا بکلی منحرف از راه صواب میشمارند! ومشکلات گوناگونی برایش فراهم می‌آورند و به‌شهادت تاریخ این طرزفکر تاکنون درموارد متعددی مانع پیشرفت و ترقی مسلمین شده است و بارها سدّ راه اصلاحات دینی گشته و چه بسیار دانشمندان مبتکرو فعالی را خانه‌نشین و دلسرد و خاموش نموده است. راه دفع این طرزفکرنادرست هم همانست که علی علیه السلام به‌ما آموخته یعنی باید ازطریق فرهنگ عمومی، به‌جامعهٔ اسلامی تفهیم کرد که مسلمان همواره لازمست که درپی دلیل وبرهان باشد نه اینکه مقهور و مجذوب و مرید رجال و شخصیتها شود بطوریکه هرنظرنادرستی را به‌احترام نظر آنها بپذیرد یا با هراندیشهٔ درستی بخاطر مخالفت ایشان مخالفت ورزد! اگر این استقلال روحی، این آزاد فکری،

این حُرّیت عقلی درجامعهٔما رواج پیدا کند یقیناً "ره صدساله" را یکشبه می‌پیماییم و مطمئناً بسیاری از عقب ماندگیها را بسرعت جبران می‌کنیم. خصوصیت دوّمی‌که گریبانگیر مخالفین علی علیه السلام شده‌بود، خشکی وتعصب سخت ایشان بود، تعصب دربارهٔعقاید قشری و بی روح، و علی(ع) شهیدهمین تعصبات گردید. خوارج که بهمراه‌علی(ع) با یاران معاویه نبردمی‌کردند عقیده‌داشتندکه معاویه، اهل قرآن نیست اما همینکه اوراق شریف قرآن را بر سرنیزه‌های سپاه‌شام دیدند، با اینکه دشمن را به‌شکست نهایی نزدیک کرده‌بودند، دست از ادامهٔ پیکار برداشتند وسرسختانه می‌گفتندکه شامیان اهل قرآنند و جنگ با ایشان جایز نیست! شگفتا که تالحظه‌ای پیش، اهل شام قرآنی نبودند اما ناگهان بدوناینکه فرصت مطالعه درآیات خدا پیداکنند-یکباره قرآنی شدند! خشک فکری و ظاهربینی در خوارج آنقدر زیادبودکه‌نیرنگ دشمن را اصلاً نمی‌دیدند و حقّاًکه تعصب، مانع رؤیت واقعیت های روشنی درزندگی‌میشود! علی(ع) با اینمردم بسرمیبرد و مجبوربود که‌بهمراه‌ایشان راه را طی کند و کوشش مینمود تاآنان را تربیت و اصلاح کند و فکرشان را روشن سازد تادرعین احترام به‌مقدّسات اسلامی، متعصب نباشند و روشن‌بینی دینی را ازدست ندهند. لذا هما نطورکه درخطبهٔ ۲۳۴ نهج‌البلاغه آمده تعصبات‌فکری را بشدت تخطئه مینمود و میفرمود: لَقَدْ نَظَرْتُ فَمَا وَجَدْتُ أَحَداً مِنَ الْعالَمِينَ يَتَعَصَّبُ لِشَيْءٍ مِنَ الْأَشْياءِ... إِلّا عَنْ حُجَّةٍ تَلِيطُ بِعُقُولِ السُّفَهاءِ! یعنی: "من نگاه‌کردم پس هیچکس از جهانیان را نیافتم که‌دربارهٔچیزی متعصب باشد مگر اینکه تعصب او دلیلی داشت که‌تنها به‌عقل مردم‌نادان می‌چسبد!؟" و بعد اضافه میفرمودکه: فَإِنْ كانَ لابُدَّ مِنَ الْعَصَبِيَّةِ فَلْيَكُنْ

تَعَصُّبُكُمْ لِمَكَارِمِ الْخِصَالِ وَ مَحَامِدِ الْأَفْعَالِ و مَحَاسِنِ الْأُمُورِ.
یعنی «پس اگر چاره‌ای از تعصب نباشد درآنحال شما باید در صفات شایسته و اعمال ستوده و کارهای نیکو، تعصب داشته باشید!». بهاستناد اینسخن، پیروان علی(ع) جز دراخلاق عالی و عمل صحیح مثل شهامت و عدالت و امانت و صداقت و نظایر اینها حق ندارند متعصب باشند، و درفکر و اندیشه لازمست که آزاد تربیت شوند و تا تعمق کافی و مطالعۀ شایسته در عقاید دیگران ننموده‌اند، نباید دربارۀ آنها قضاوت کنند. تحجر فکری و خشک اندیشی و یک دندگی ذهنی، غلط است. مسلمان باید حجابهای تعصب را پاره کند و در روشنایی «عقل» آفرینش و زندگی را ملاحظه نماید و از نور «وحی» یعنی قرآن در رشد عقلی وفکری خود مددجوید. اینست راه علی(ع) و این نمونه‌ای از تعلیم مکتب او است. این حقایق را علی(ع) ازخود نساخته بلکه با درایت و بصیرت کاملش، آنها را از قرآن کریم دریافت نموده‌است. قرآن بخوبی نشان میدهد که تعصب همواره مانع رؤیت حقایق دین شده‌است. قرآن میگوید چون کلام حق برکافران خوانده‌شود میان مُنادی خدا و ایشان پردۀ تعصب حائل میگردد: وَ إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَاباً مَسْتُوراً(۱). قرآن میگوید سفارش کفار بهیکدیگر اینستکه: بسوی محمد (ص) نروید و بهسخنان او گوش ندهید بلکه درمیان قرآن خواندنش یاوه بگویید شاید براو غلبه‌کنید: و قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ(۲). امّا منطق قرآن همیشه این بوده‌است که: فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ

(۱) سورۀ إسراء /آیۀ ۴۵. (۲) سورۀ فصّلت /آیۀ ۲۶.

أُولئِكَ هُمْ أُولُوا الأَلْبابِ (۳). یعنی: «آن بندگان مرا نوید ده که درپی شنیدن سخنان گوناگون برمی‌آیند سپس بهترین سخن را پیروی می‌کنند، آنها را خدا راهنمایی نموده و بندگان خردمند ایشانند.». شگفت است که با وجود این نحوه آموزش قرآنی، باز هم «سانسورفکر» درمیان ما رواج دارد، میگویند: به فلان محفل نروید، با فلانکس همسخن نشوید، فلان کتاب را نخوانید که گمراه میشوید! اما قرآن میگوید: بروید و بشنوید و بخوانید، گفتار موافق ومخالف را دریابید و امیدهدایت از خدا داشته باشید وَالَّذِينَ جاهَدُوا فِينا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنا.

والسّلام علیکم ورحمة اللّه وبرکاته

---

(۳) سورۀ زمر/آیۀ ۱۸.